

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۰۶

آیه: ۱ - ۵

آیه و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ۱ تنزیل الکتب لا ریب فیه من رب العلمین ۲ ام یقولون افترئه بل هو الحق من ربک لتنذر قوما ما ائتئهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون ۳ الله الذی خلق السموت و الارض و ما بینهما فی ستة اءیام ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع اء فلا تتذکرون ۴ یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره اءلف سنة مماتعدون

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۰۷

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - الم

۲ - این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده و شک و تردیدی در آن نیست.

۳ - ولی آنها می گویند (محمد) آن را به دروغ به خدا بسته است، اما (باید بدانند) این سخن حقی است از سوی پروردگارت تا گروهی را انداز کنی که قبل از تو هیچ انداز کننده ای برای آنها نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند.

۴ - خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است درشش روز (دوران) آفریده سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت، هیچ ولی و شفاعت کننده ای برای شما جز او نیست، آیا متذکر نمی شوید؟

۵ - امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهائی است که شما می شمیرید به سوی او باز می گردد (و دنیا پایان می یابد).

تفسیر:

عظمت قرآن، و مبدء و معاد

باز در این سوره با حروف مقطعه (الف - لام - میم) روبرو می شویم و این پانزدهمین بار است که در آغاز سوره های قرآنی این گونه حروف رامی یابیم.

در آغاز سوره های بقره (جلد اول) و آل عمران (جلد دوم) و اعراف (جلد ششم) پیرامون تفاسیر مختلف این حروف به طور مشروح بحث کرده ایم، بحثی که درباره اهمیت قرآن بلافاصله بعد از این حروف آمده است باردیگر بیانگر این حقیقت است که اله اشاره به عظمت قرآن و قدرتمائی عظیم پروردگار است که چنین کتاب بزرگ و پر محتوا که معجزه جاویدان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۰۸

است از حروف ساده الفبا که در دسترس همگان قرار دارد به وجود آورده است. می فرماید: این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده و شک و تردیدی در آن راه ندارد (تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین). این آیه در واقع پاسخ به دو سوال است، گوئی نخست از محتوای این کتاب آسمانی سوال می شود، در پاسخ می گوید: محتوای آن حق است و جای کمترین شک و تردید نیست، سپس سوال درباره ابداع کننده آن به میان می آید، در پاسخ می گوید این کتاب از سوی «رب العالمین» است. این تفسیر نیز محتمل است که جمله من «رب العالمین» دلیلی باشد برای جمله لا ریب فیه گوئی کسی سوال می کند به چه دلیل این کتاب حق است و جای تردید ندارد، می گوید به دلیل اینکه از سوی پروردگار جهانیان است که هر حق و واقعیتی از وجودش می جوشد. ضمناً تکیه بر صفت «رب العالمین» از میان اوصاف خدا ممکن است اشاره به این باشد که این کتاب، مجموعه ای است از شگفتیهای جهان هستی و عصاره ای است از حقایق عالم وجود، چرا که از سوی پروردگار جهانیان است. توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن نمی خواهد در اینجا به صرف

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۰۹

ادعا قناعت کند بلکه می خواهد بگوید چیزی که عیانست چه حاجت به بیان

است، محتوای این کتاب خود گواه حقانیت و صحت آنست. سپس به تهمتی که بارها مشرکان و منافقان بی‌ایمان به این کتاب بزرگ آسمانی بسته بودند اشاره کرده می‌فرماید: آنها می‌گویند: محمد اینها را به دروغ بر خدا بسته است و از ناحیه پروردگار جهانیان نیست (ام یقولون افتراه).

در پاسخ ادعای بی‌دلیل آنها می‌گوید: این افترا نیست، بلکه سخن حقی است از سوی پروردگارت (بل هو الحق من ربک).

و دلیل حقانیت آن در خود آن آشکار و نمایان است:

سپس به هدف نزول آن پرداخته می‌گوید: هدف این بوده که گروهی را اندازکنی که پیش از تو انداز کننده‌ای برای آنها نیامده است، شاید پند گیرند و هدایت شوند (لتنذر قوما ما آتاهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون). گرچه دعوت پیامبر اسلام هم بشارت است و هم انداز و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از آنچه نذیر است بشیر است ولی در برابر قومی گمراه و لجوج باید بیشتر روی انداز تکیه کرد.

جمله «هو الحق من ربک» باز اشاره به این است که دلیل حقانیتش در خود آن مشهود است.

و جمله «لعلهم یهتدون» اشاره به این است که قرآن زمینه ساز هدایت است ولی تصمیم‌گیری نهائی به هر حال با خود انسان می‌باشد. در اینجا دو سوال پیش می‌آید:

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۱۰

- ۱ - منظور از این قوم که هیچ بیم دهنده‌ای قبل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آنها نیامده بود چه قومی است؟
- ۲ - بعلاوه مگر قرآن نمی‌گوید: و ان من امة الا خلد فیها نذیر: «هیچ امتی نبوده مگر اینکه بیم دهنده‌ای در آن وجود داشته است» (فاطر - ۲۴) در پاسخ سوال اول جمعی از مفسران گفته‌اند: منظور قبیله قریش است که پیش از پیامبر اسلام انداز کننده الهی نداشتند. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور دوران فترت است (یعنی فاصله میان قیام عیسی (علیه السلام) و ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)). ولی هیچ‌کدام از این دو پاسخ صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا طبق

عقیده مستدل، هرگز زمین از حجت الهی خالی نمی ماند، و در هر عصر و زمان پیامبر یا وصی پیامبری برای اتمام حجت در میان انسانها وجود داشته و دارد.

بنابراین به نظر می رسد که منظور در اینجا از نذیر پیامبر بزرگی باشد که دعوت خود را آشکارا و توأم با معجزات و در محیطی وسیع و گسترده آشکار سازد، و می دانیم چنین انذار کننده ای در جزیره عربستان و در میان قبائل مکه قیام نکرده بود.

و در پاسخ سوال دوم باید گفت: جمله و ان من امة الا خلا فیها نذیر مفهومش این است که هر امتی، انذار کننده ای داشته است، و اما اینکه او در هر مکان، شخصا حضور داشته باشد لازم نیست، همین اندازه که صدای دعوت پیامبران بزرگ الهی بوسیله اوصیای آنها به گوش همه مردم جهان برسد کافی است. این سخن درست به آن می ماند که بگوئیم هر امتی پیامبر اولوالعزمی داشته و دارای کتاب آسمانی بوده، مفهومش این است که صدای این پیامبر و کتاب آسمانی او از طریق نمایندگان و اوصیایش به همه آن امت در طول تاریخ رسیده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۱۱

بعد از بیان عظمت قرآن و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به یکی دیگر از مهمترین پایه های عقائد اسلامی یعنی توحید و نفی شرک پرداخته چنین می گوید: خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز آفریده است (الله الذی خلق السماوات والارض و ما بینهما فی ستة ایام).

کرارا گفته ایم منظور از شش روز در این آیات، شش دوران است، زیرا می دانیم یکی از معانی روز در استعمالات روزمره دوران است، چنانکه می گوئیم روزی رژیم استبدادی حکومت می کرد، و امروز نظام شورائی، درحالی که می دانیم رژیمهای استبدادی هزاران سال حکومت می کردند، اما از آن تعبیر به «روز» می کنند.

و از سوی دیگر می دانیم: بر آسمان و زمین دورانهای مختلفی گذشته است: روزی تمام کرات منظومه شمسی به صورت توده واحد مذابی بود. روز دیگری سیارات از خورشید جدا شدند و به دور آن به گردش در

آمدند. روزی زمین یکپارچه آتش بود.
و روز دیگر سرد و آماده زندگی گیاهان و حیوانات شد، سپس موجودات زنده
طی مراحل مختلف به وجود آمدند.
(ما شرح این معنی و نیز دورانیهای ششگانه را بطور مبسوط در جلد
ششم صفحه ۲۰۰ به بعد ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف آورده ایم).
بدیهی است قدرت بی انتهای پروردگار برای ایجاد تمام این جهان در

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۱۲

لحظه کوتاه و کمتر از آن کافی است، ولی این نظام تدریجی بهتر
می تواند بیانگر عظمت خدا و علم و تدبیر او در تمام مراحل باشد.
فی المثل اگر «جنین» در یک لحظه تمام دوران تکامل خود را
طی می کرد و متولد می شد شگفتیهای آن از نظر انسان دور می ماند، اما
هنگامی که می بینیم هر روز و هر هفته در طول این نه ماه شکل و شرائط
شگرف تازه ای به خود می گیرد و مراحل گوناگون عجیبی را یکی بعد از
دیگری پشت سر می گذارد به عظمت آفریدگار بهتر آشنا می شویم.
بعد از مساله آفرینش به مساله حاکمیت خداوند بر عالم هستی
پرداخته می گوید: «سپس خداوند بر عرش قدرت قرار گرفت، و بر کل عالم
هستی حکومت کرد» (ثم استوی علی العرش).
کلمه «عرش» چنانکه قبلاً نیز گفته ایم در اصل به معنی تختهای بلند
پایه است، و معمولاً کنایه از قدرت می آید، چنانکه در تعبیرات روزانه
می گوئیم پایه های تخت فلانکس فرو ریخت یعنی قدرتش بر باد رفت.
بنا بر این قرار گرفتن خداوند بر عرش نه به معنی جسمانی آن است
که خداوند همچون پادشاهان تختی داشته باشد و روی آن بنشیند، بلکه به این
معنی است که او هم خالق جهان هستی است، و هم حاکم بر کل عالم.
و در پایان آیه با اشاره به مساله توحید «ولایت» و «شفاعت» مراحل
توحید را کامل می کند، می فرماید: «جز او ولی و شفیع برای شما نیست»
(ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع).
با این دلیل روشن که خالقیت جهان نشانه حاکمیت او است، و حاکمیت دلیل
بر توحید ولی و شفیع و معبود است، چرا بیراهه می روید و دست به دامن بتها

می زنید؟ «آیا متذکر نمی شوید»؟! (افلا تتذكرون).
در حقیقت مراحل سه گانه توحید که در آیه فوق منعکس است هر کدام دلیلی بر دیگری محسوب می شود، توحید خالقیت دلیل بر توحید حاکمیت است و توحید حاکمیت دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود.
در اینجا سؤالی برای بعضی از مفسران مطرح شده که جواب آن چندان پیچیده نیست، و آن اینکه جمله اخیر می گوید: غیر از خدا شما سرپرست و شفاعت کننده ای ندارید، و مفهومش این است که ولی و شفیع شما تنها خدا است، آیا ممکن است کسی نزد خودش شفاعت کند؟!
این سؤال را از سه راه می توان پاسخ گفت:
۱ - با توجه به اینکه همه شفیعان باید به اجازه او شفاعت کنند من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه: «چه کسی می تواند نزد او جز به اجازه او شفاعت کند» (بقره - ۲۵۵) بنا بر این می توان گفت که شفاعت هر چند از ناحیه پیامبران و اولیاء الهی باشد باز به ذات پاک او بر می گردد، خواه شفاعت برای آمرزش گناهان باشد و یا برای رسیدن به نعمتهای الهی.
شاهد این سخن، آیه ای است که درست به مضمون همین آیه در آغاز سوره یونس آمده و در آنجا می خوانیم: یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه: «هیچ شفاعت کننده ای جز بعد از اجازه او نخواهد بود» (یونس ۳۱).
۲ - با توجه به اینکه به هنگام توسل به درگاه پروردگار ما به صفات اومتوسل می شویم، از رحمانیت و رحیمیتش، از غفاریت و غفوریتش، و از فضل و کرمش استمداد می جوئیم گوئی او را نزد خودش شفیع قرار می دهیم، و این صفات را واسطه میان خود و ذات پاکش می شمیریم، هر چند در حقیقت صفات او عین ذات او است.
این همان چیزی است که در دعای کمیل در عبارت پر معنی علی (علیه السلام) آمده

است و استشفع بک الی نفسک: «من بوسیله تو نزد تو شفاعت می طلبم»!
۳ - منظور از «شفیع» در اینجا ناصر و یار و یاور است، و می دانیم یار و یاور و ناصر تنها خدا است، و اینکه بعضی شفاعت را در اینجا به معنی آفرینش و

تکمیل نفوس گرفته‌اند در حقیقت به همین معنی باز می‌گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، نخست اشاره به توحید پروردگار، سپس به مساله «معاد» اشاره می‌کند، و به این ترتیب سه شاخه توحید که در آیات گذشته بیان شده (توحید خالقیت و حاکمیت و عبودیت) در اینجا با ذکر «توحید ربوبیت» یعنی تدبیر جهان هستی تنها بوسیله خداوند تکمیل می‌گردد.

می‌فرماید: «خداوند امور این جهان را از مقام قرب خود به سوی زمین تدبیر می‌کند» (یدبر الامر من السماء الی الارض).

و به تعبیر دیگر خداوند تمام عالم هستی را از آسمان گرفته تا زمین، زیرپوشش تدبیر خود قرار داده است، و جز او مدبری در این جهان وجود ندارد. سپس می‌افزاید: «تدبیر امور در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهائی است که شما می‌شمایید به سوی او باز می‌گردد» (ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون).

منظور از این روز، روز قیامت است.

توضیح اینکه: مفسران در تفسیر آیه فوق سخنان فراوانی گفته‌اند و احتمالات مختلفی داده‌اند:

۱ - بعضی آن را اشاره به «قوس نزولی» و «صعودی» تدبیر عالم در همین دنیا دانسته‌اند.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۱۵

۲ - بعضی اشاره به فرشتگان الهی می‌دانند که فاصله آسمان را تا زمین در مدت پانصد سال طی می‌کنند، و در همین مدت نیز باز می‌گردند و به تدبیر این جهان به فرمان خدا مشغولند.

۳ - بعضی دیگر آن را اشاره به دورانهای تدبیر الهی در این عالم می‌دانند و معتقدند که دورانهای مختلف تدبیر هر یک هزار ساله است، و در هر هزار سال خداوند تدبیر امر آسمان و زمین را به فرشتگان خود، دستور می‌دهد، و پس از پایان این دوران هزار ساله، دوران دیگری آغاز می‌شود.

این تفسیرها در عین اینکه مطالب گنگ و مبهمی را ارائه می‌دهد، قرینه و شاهد خاصی از خود آیه و از آیات دیگر قرآن ندارد.

به عقیده ما منظور از این آیه به قرینه آیات دیگر قرآن، و نیز روایاتی که

در تفسیر آیه وارد شده چیز دیگری است. و آن اینکه: خداوند این جهان را آفریده، و آسمان و زمین را با تدبیر خاصی نظم بخشیده، و به انسانها و دیگر موجودات زنده لباس حیات پوشانده، ولی در پایان جهان این تدبیر را بر می چیند، خورشید تاریک و ستارگان بی فروغ می شوند و به گفته قرآن، آسمانها را همچون طوماری در می نوردد، تابه حالت قبل از گسترش این جهان در می آیند: یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بداءنا اول خلق نعیده: «آن روز که آسمان را همچون طوماری در هم می پیچیم، سپس همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم». و به دنبال در هم پیچیده شدن این جهان طرحی نوین و جهانی وسیعتر ابداع می گردد، یعنی پس از پایان این دنیا جهان دیگر آغاز می شود. این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است از جمله در آیه ۱۵۶ سوره بقره می خوانیم: انا لله و انا الیه راجعون: «ما از آن خدا و از سوی او هستیم،

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۱۶

و به سوی او باز می گردیم» و در سوره روم آیه ۲۷ چنین آمده است: و هو الذی یبداء الخلق ثم یعیده و هو اھون الیه «او کسی است که آفرینش را آغاز می کند و سپس باز می گرداند و این بر او آسانتر است». و در آیه ۳۴ یونس می خوانیم: قل الله یبداء الخلق ثم یعیده فانی تؤفکون: «بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده سپس آن را باز می گرداند، با اینحال چرا از حق رویگردان می شوید»؟

با توجه به این تعبیرات و تعبیرات دیگری که می گوید تمام امور سرانجام به خدا باز می گردند و الیه یرجع الامر کله (سوره هود آیه ۱۲۳) روشن می شود که آیه مورد بحث نیز از آغاز و ختم جهان و بر پا شدن روز قیامت سخن می گوید که گاهی از آن تعبیر به «قوس نزولی» و «قوس صعودی» می کنند.

بنابر این مفهوم آیه چنین می شود که «خداوند تدبیر امر این جهان از آسمان به زمین می کند (از آسمان آغاز و به زمین منتهی می گردد) سپس همه اینها در روز قیامت به سوی او باز می گردند».

در تفسیر «علی بن ابراهیم» در ذیل همین آیه می خوانیم: «منظور تدبیر اموری است که خداوند به تدبیر آن می پردازد، و همچنین امر و نهی که در

شرع وارد شده و اعمال همه بندگان، تمام اینها روز قیامت آشکار می شود، و مقدار آن روز به اندازه هزار سال از سالهای این دنیا است». در اینجا این سؤال پیش می آید که در آیه ۴ سوره معارج در مورد طول روز قیامت می خوانیم: تعرج الملائكة و الروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة: «فرشتگان و روح به سوی او عروج می کنند در روزی که پنجاه هزار سال است» چگونه می توان میان آیه مورد بحث که مقدار آن را فقط یک هزار سال

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۱۷

تعیین می کند و آیه سوره معارج جمع کرد؟ پاسخ این سؤال در حدیثی که در «امالی شیخ طوسی» از «امام صادق» (علیه السلام) نقل شده آمده است، فرمود: ان في القيامة خمسين موقفا، كل موقف مثل الف سنة مما تعدون، ثم تلا هذه الآية في يوم كان مقداره خمسين الف سنة: «در قیامت پنجاه موقف (محل توقف برای رسیدگی به اعمال و حساب) است که هر موقفی به اندازه یک هزار سال از سالهایی است که شما می شمیرید، سپس این آیه را تلاوت فرمود: در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است». البته این تعبیرات منافاتی با این مطلب نیز ندارد که عدد هزار و پنجاه هزار در اینجا عدد شماره ای نباشد، بلکه هر کدام برای تکثیر و بیان فزونی باشد، یعنی در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی انسان مدت بسیار زیادی باید توقف کند. نکته ها:

سوء استفاده از آیه «یدبر الامر»

بعضی از پیروان مسلکهای ساختگی در عصر ما برای توجیه مسلک خود، آیه فوق را دستاویز قرار داده و با اشتباه کاری و مغالطه خواسته اند آن را بر منظور خود تطبیق کنند، اتفاقا با غالب مبلغین آنها که انسان روبرو می شود از جمله دلائلی که فوراً به آن متشبث می شوند همین آیه «یدبر الامر من السماء الى الارض... می باشد، آنها می گویند: منظور از «امر» در این آیه «دین و مذهب» است و «تدبیر» بمعنی

فرستادن دین و «عروج» بمعنی برداشتن و نسخ دین است! و روی این حساب هر مذهبی بیش از هزار سال نمی‌تواند عمر کند و باید جای خود را به مذهب دیگر بسپارد و به این ترتیب می‌گویند: ما قرآن را قبول داریم، اما مطابق همین قرآن پس از

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۱۸

گذشتن هزار سال مذهب دیگر خواهد آمد!! اکنون می‌خواهیم به عنوان یک فرد بیطرف آیه مزبور را درست بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم ببینیم آیا ارتباطی به آنچه آنها مدعی هستند دارد یا نه؟ بگذریم از این‌که این معنی به قدری از مفهوم آیه دور است که به فکر هیچ خواننده خالی الذهنی نمی‌آید.

پس از دقت می‌بینیم تطبیق آیه بر آنچه آنها می‌گویند نه تنها با مفهوم آیه سازگار نیست بلکه از جهات بسیاری اشکال واضح دارد:

۱ - کلمه «امر» را به معنی دین و مذهب گرفتن نه تنها دلیلی ندارد بلکه آیات دیگر قرآن آن را نفی می‌کند، زیرا در آیات دیگری امر به معنی فرمان‌آفرینش استعمال شده است مانند «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» (آیه ۸۲ سوره یس) «جز این نیست که امر او این است که هر گاه چیزی را اراده کند می‌گوید موجود باش!، فوراً موجود می‌شود». در این آیه و آیات دیگری مانند آیه ۵۰ سوره قمر، و ۲۷ سوره مؤمنون، و ۵۴ سوره اعراف، و ۳۲ سوره ابراهیم، و ۱۲ سوره نحل، و ۲۵ سوره روم، و آیه ۱۲ سوره جاثیه، و بسیاری آیات دیگر امر به همین معنی امر تکوینی استعمال شده، نه به معنی تشریع دین و مذهب اساساً هر جا سخن از آسمان و زمین و آفرینش و خلقت و مانند اینها است امر به همین معنی است (دقت کنید).

۲ - کلمه «تدبیر» نیز در مورد خلقت و آفرینش و سامان بخشیدن به وضع جهان هستی به کار می‌رود نه به معنی نازل گردانیدن مذهب، لذا می‌بینیم در آیات دیگر قرآن (آیات یکدیگر را تفسیر می‌کنند) در مورد دین و مذهب هرگز کلمه «تدبیر» به کار نرفته بلکه کلمه «تشریع» یا «تنزیل» یا «انزال» به کار رفته است.

شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا: «سرآغاز شریعت از چیزی بود که به نوح توصیه کرد» (شوری - ۱۳).

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون: «کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند کافر است» (مائده - ۴۴).

نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه: «قرآن را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتب آسمانی قبل است» (آل عمران - ۳).

۳ - آیات قبل و بعد «آیه مورد بحث» مربوط به خلقت و آفرینش جهان است نه مربوط به تشریع ادیان، زیرا در آیه «قبل» گفتگو از آفرینش آسمان و زمین در شش روز (و به عبارت دیگر شش دوران) بود و در آیات «بعد» سخن از آفرینش انسان است.

ناگفته پیدا است تناسب آیات ایجاب می کنند که این آیه هم که در وسط آیات «خلقت» واقع شده مربوط به مساله خلقت و تدبیر امر آفرینش باشد.

لذا اگر کتب تفسیر را که صدها سال قبل نوشته شده مطالعه کنیم می بینیم باینکه در تفسیر این آیه احتمالات گوناگونی داده اند هیچکس احتمال نداده که آیه مربوط به تشریع ادیان بوده باشد. مثلا در تفسیر «مجمع البیان» که از مشهورترین تفاسیر اسلامی است و مؤلف آن در قرن ششم هجری میزیسته با اینکه اقوال مختلفی در تفسیر آیه فوق ذکر شده از احدی از دانشمندان اسلام قولی دائر بر اینکه آیه مربوط به تشریع ادیان است نقل نکرده است.

۴ - کلمه «عروج» به معنی «صعود کردن و بالا رفتن» است، نه به معنی نسخ ادیان و زائل شدن، و در هیچ جای قرآن «عروج» به معنی «نسخ» دیده نمی شود (این کلمه در پنج آیه از قرآن ذکر شده و در هیچ مورد به این معنی نیست) بلکه در مورد ادیان همان کلمه «نسخ» یا «تبدیل» و امثال آن به کار می رود.

اساسا ادیان و کتب آسمانی چیزی نیستند که مثلا مانند ارواح بشر پس از پایان عمر با فرشتگان به آسمان پرواز کنند، بلکه آئینهای نسخ شده در همین زمین هستند ولی در پاره ای از مسایل از درجه اعتبار افتاده اند درحالی که اصول آنها

به قوت خود باقی است.

خلاصه اینکه کلمه «عروج» علاوه بر اینکه در هیچ جای قرآن مجید به معنی نسخ ادیان بکار نرفته اصولاً با مفهوم نسخ ادیان سازش ندارد، زیرا ادیان منسوخه عروجی به آسمان ندارند.

۵ - علاوه بر همه اینها این معنی با واقعیت عینی ابداء تطبیق نمی کند، زیرا فاصله ادیان گذشته با یکدیگر در هیچ مورد یک هزار سال نبوده است! مثلاً فاصله میان ظهور حضرت «موسی» (علیه السلام) و حضرت «مسیح» (علیه السلام) بیش از ۱۵۰۰ سال و فاصله میان حضرت مسیح (علیه السلام) و ظهور پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کمتر از ۶۰۰ سال، است!

همانطور که ملاحظه می کنید هیچ یک از این دو نه تنها با هزار سال که آنها می گویند جور نیست بلکه فاصله زیادی دارد.

فاصله میان ظهور «نوح» (علیه السلام) که یکی از پیامبران «اولوالعزم» و پایه گذار آئین و شریعت خاصی است با قهرمان بت شکن «ابراهیم» (علیه السلام) که یکی دیگر از پیامبران صاحب شریعت است بیش از ۱۶۰۰ سال و فاصله «ابراهیم» (علیه السلام) با «موسی» (علیه السلام) را کمتر از ۵۰۰ سال نوشته اند.

از این موضوع چنین نتیجه می گیریم که حتی به عنوان یک نمونه، فاصله یکی از مذاهب و ادیان گذشته با آئین بعد از خود هزار سال نبوده است، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

۶ - از همه اینها که بگذریم دعوی سید علی محمد باب که اینهمه توجیهات ناروا را به خاطر او متحمل شده اند با این حساب ابداء نمی سازد، زیرا به اعتراف

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۱

خود آنها تولدش در سال ۱۳۲۵ و شروع ادعایش در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بود و با توجه به اینکه شروع دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۳ سال پیش از هجرت بوده فاصله میان این دو ۱۲۷۳ سال می شود یعنی «(۲۷۳)» سال اضافه دارد! حالا ما با چه نقشه ای این «(۲۷۳)» را زیر آب کنیم و چگونه این عدد بزرگ را نادیده بگیریم؟ باید از خودشان پرسید!

۷- وانگهی فرض کنید تمام این شش ایراد را کنار بگذاریم و از این تجزیه و تحلیلهای روشن صرف نظر نمائیم و خرد را به داوری طلبیم فرض کنید مابه جای قرآن می‌خواستیم تکلیف آیندگان را در برابر مدعیان تازه نبوت‌روشن سازیم و بگوئیم: بعد از گذشتن هزار سال در انتظار پیامبر تازه‌ای باشید آیا راهش این بود که به این صورتی که در آیه مزبور ذکر شده مطلب را بگوئیم که تا مدت دوازده سیزده قرن احدی از دانشمندان و غیردانشمندان کمترین اطلاعی از معنی آیه پیدا نکنند تنها بعد از گذشتن ۱۲۷۳ سال عده‌ای به عنوان یک کشف جدید که آن نیز تنها مورد قبول خودشان است نه دیگران از آن پرده بردارند؟

آیا عاقلانه‌تر نبود که بجای این جمله گفته شود به شما بشارت می‌دهم که بعد از هزار سال پیامبری به این نام ظهور خواهد کرد چنانکه عیسی (علیه السلام) درباره پیامبر اسلام گفته: و مبشرا برسول یاتی من بعد اسمہ احمد سوره صف آیه ۶.

به هر حال شاید این مساله تا این حد که ما بحث کردیم نیاز به بحث نداشت ولی برای روشن ساختن نسل جوان مسلمان نسبت به دامهائی که استعمار جهانی تهیه دیده و مسلکهای که برای تضعیف جبهه اسلام ساخته و پرداخته چاره‌ای جز این نداشتیم تا گوشه‌ای از منطق آنها را بدانند و بقیه را خود حساب کنند.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۲

آیه ۶-۹

آیه و ترجمه

۶ ذلک علم الغیب و الشہدۃ العزیز الرحیم

۷ الذی اٰ حسن کل شیء خلقه و بداء خلق الانسان من طین

۸ ثم جعل نسله من سللة من ماء مہین

۹ ثم سوئه و نفخ فیہ من روحہ و جعل لکم السمع و الابصر و الافدة قليلا

ماتشکرون

ترجمه :

۶- او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست ناپذیر و مهربان است.

۷- او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید، و آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد.

۸- سپس نسل او را از عصاره‌های از آب ناچیز و بی قدر خلق کرد.

۹- بعد اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوشه‌ها و چشمه‌ها و دلها قرار داد، اما کمتر شکر نعمتهای او را بجای می‌آورید!

تفسیر:

مراحل شگفت‌انگیز آفرینش انسان

آیات مورد بحث نخست اشاره و تأکیدی است بر بحثهای توحیدی که در آیات قبل گذشت که در چهار مرحله خلاصه می‌شد (توحید خالقیت، حاکمیت

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۳

ولایت و ربوبیت) می‌فرماید: «کسی که با این صفات گفته شد او است خداوندی که از نهان و آشکار با خبر است و شکست ناپذیر و مهربان است» (ذلک عالم الغیب و الشهادة العزیز الرحیم). بدیهی است کسی که می‌خواهد تدبیر امور آسمان و زمین کند، و حاکم بر آنها باشد، و عهده‌دار مقام ولایت و شفاعت و خلاقیت باشد، باید از همه چیز، از پنهان و آشکار آگاه باشد که بدون آگاهی و علم گسترده هیچیک از این امور امکان پذیر نیست.

در عین حال چنین کسی باید «عزیز»، (قدرتمند و شکست ناپذیر) باشد تا بتواند این کارهای مهم را انجام دهد.

ولی عزت و قدرتی نه تواءم با خشونت، بلکه تواءم با رحیمیت و لطف! آیه بعد اشاره‌ای به نظام احسن آفرینش به طور عموم، و سرآغازی برای بیان خلقت انسان و مراحل تکامل او به طور خصوص است، می‌فرماید: «او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید» (الذی احسن کل شیء خلقه). و به هر چیز آنچه نیاز داشت داد، و به تعبیر دیگر بنای کاخ عظیم خلقت را بر «نظام احسن» یعنی بر چنان نظمی استوار کرد که از آن کاملتر تصور نمی‌شد.

در میان همه موجودات پیوند و هماهنگی آفرید، و به هر کدام آنچه را

بازبانحال می خواستند عطا فرمود.

اگر به وجود یک انسان نگاه کنیم و هر یک از دستگاههای بدن او را در نظر بگیریم می بینیم از نظر ساختمان، حجم، وضع سلولها، طرز کار آنها، درست آن گونه آفریده شده است که بتواند وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد، و در عین حال آنچنان ارتباط در میان اعضا قرار داده که همه بدون استثناء روی یکدیگر تاثیر دارند، و از یکدیگر متاثر می شوند.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۴

و درست همین معنی در جهان بزرگ با مخلوقات بسیار متنوع، مخصوصاً در جهان موجودات زنده با آن سازمانهای بسیار متفاوت، حاکم است.

خلاصه:

دهنده ای که به گل نکهد و به گل جان داد

به هر که آنچه سزا دید حکمتش آن داد!

آری او است که انواع عطرهاى دل انگیز را به گلهای گوناگون می بخشد و او است که به خاک و گل روح و جان می دهد و از آن انسانی آزاده و باهوش می سازد و نیز از همین خاک تیره گاه انواع گلهای، گاه انسان، و گاه انواع موجودات دیگر می آفریند، و حتی خود خاک نیز در حد خود آنچه را باید داشته باشد دارا است.

تفسیر این سخن همان است که در آیه ۵۰ سوره طه از قول موسی و هارون می خوانیم: ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی: «پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، و سپس او را در تمام مراحل وجود رهبری کرد».

در اینجا سؤالی در مورد آفرینش شرور و آفات و چگونگی سازش آن با «نظام احسن جهان» مطرح می شود که در بحث نکات به خواست خدامورد بررسی قرار خواهیم داد.

قرآن سپس با ذکر این مقدمه «آفاقی» وارد بحث انفسی می شود و همانگونه که در بحث آیات آفاقی از چند شاخه توحید سخن گفت در اینجا از چند موهبت بزرگ در مورد انسانها سخن می گوید.

نخست می فرماید: «خداوند آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد» (وبدأ خلق الانسان من طین).

تا هم عظمت و قدرت خود را نشان دهد که آنچنان مخلوق برجسته‌ای را
از چنین موجود ساده و کم ارزشی آفریده و آن «دل‌آویز» نقش را از
«ماء‌وطینی»

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۵

خلق کرده.

و هم به این انسان هشدار دهد که تو از کجا آمده‌ای و به کجا خواهی رفت.
پیدا است این آیه سخن از آفرینش «آدم» می‌گوید، نه همه انسانها، چرا که
ادامه نسل او در آیه بعد مطرح است، و ظاهر این آیه دلیل روشنی است بر
خلقت مستقل انسان و نفی فرضیه تحول انواع (لا اقل در مورد نوع انسان).
گرچه بعضی خواسته‌اند این آیه را چنین تفسیر کنند که با فرضیه تکامل انواع
نیز می‌سازد زیرا آفرینش انسان به انواع پست‌تر بر می‌گردد، و آنها نیز به آب و
گل سرانجام منتهی می‌شود.

ولی ظاهر تعبیر آیه این است که میان آدم و گل انواع دیگری - آنها انواع بی
شمار - از موجودات زنده فاصله نبوده، بلکه آفرینش انسان بدون واسطه از
گل صورت گرفته است.

البته قرآن در مورد انواع دیگر جانداران سخنی به میان نیاورده است.
این معنی با توجه به آیه ۵۹ سوره آل عمران روشنتر می‌شود آنجا که می‌فرماید:
ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب: «آفرینش عیسی بدون
وجود پدر چیز عجیبی نیست همانند آفرینش آدم است که او را از خاک
آفرید».

و در سوره حجر آیه ۲۶ می‌فرماید: و لقد خلقنا الانسان من صلصال من
حمامسنون «ما انسان را از گل خشکیده که از گل بد بوی آفریده شده
بود گرفتیم».

از مجموع آیات چنین استفاده می‌شود که آفرینش آدم به صورت یک خلقت
مستقل، از خاک و گل به وجود آمده است، و می‌دانیم فرضیه تحول انواع
هرگز به صورت یک مسأله قطعی علمی در نیامده که به خاطر تضادش با
ظهور آیات فوق بخواهیم آنها را طور دیگر تفسیر کنیم، و به تعبیر دیگر مادام
که قرینه‌ای روشن

برخلاف ظواهر آیات وجود نداشته باشد باید آنها را به همان معنی
ظاهرش تطبیق کرد و در مورد آفرینش مستقل آدم چنین است.
آیه بعد به آفرینش نسل انسان و چگونگی تولد فرزندان آدم در مراحل بعداشاره
کرده می‌گوید: «سپس خداوند نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی قدر
قرار داد» (ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین).
«جعل» در اینجا به معنی آفرینش، و «نسل» به معنی فرزندان ونوهها
در تمام مراحل است.
«سلاله» در اصل به معنی عصاره و فشرده خالص هر چیز است و منظور از
آن در اینجا نطفه آدمی است که در حقیقت عصاره کل وجود او می‌باشد و مبداء
حیات و منشاء تولد فرزند و ادامه نسل است.
این آب که ظاهراً آبی است بی‌ارزش و بی‌مقدار از نظر ساختمان و
سلولهای حیاتی شناور در آن، و همچنین ترکیب مخصوص مایعی که سلولها
در آن شناورند بسیار ظریف و فوق العاده دقیق و پیچیده است و از
نشانه‌های عظمت پروردگار و علم و قدرت او محسوب می‌شود و کلمه مهین
که به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است اشاره به وضع ظاهری آن می‌باشد و
گرنه از اسرار آمیزترین موجودات است.
آیه بعد اشاره است به مراحل پیچیده تکامل انسان در عالم رحم، و همچنین
مراحلی که آدم به هنگام آفرینش از خاک طی نمود، می‌فرماید: «سپس اندام
انسان را موزون ساخت» (ثم سواه).
«و از روح خویش در او دمید»! (و نفخ فیه من روحه).
«و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد» (و جعل لكم السمع
والابصار

و الافئدة).
«اما کمتر شکر نعمتهای او را بجا می‌آورید» (قلیلا ماتشکرون).
«سواه» از ماده «تسویه» به معنی تکمیل کردن است، و این اشاره
به مجموع مراحل است که انسان از هنگامی که به صورت نطفه است
تا مرحله‌ای که تمام اعضای بدن او آشکار می‌گردد طی می‌کند و

همچنین مراحل را که آدم بعد از آفرینش از خاک تا به هنگام نفخ روح پیمود. تعبیر به «نفخ» (دمیدن) کنایه‌ای است برای حلول روح در بدن آدمی گوئی تشبیه به هوا و تنفس شده است، هر چند نه این است و نه آن و اگر گفته شود نطفه انسان از آغاز که در رحم قرار می‌گیرد و قبل از آن یک موجود زنده است بنابر این نفخ روح چه معنی دارد؟ در پاسخ می‌گوئیم در آغاز که نطفه منعقد می‌شود تنها دارای یکنوع «حیات نباتی» است یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد، ولی از حس و حرکت که نشانه «حیات حیوانی» است و همچنین قوه ادراکات که نشانه «حیات انسانی» است در آن خبری نیست. اما تکامل نطفه در رحم به مرحله‌ای می‌رسد که شروع به حرکت می‌کند و تدریجاً قوای دیگر انسانی در آن زنده می‌شود، و این همان مرحله‌ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می‌کند. اضافه «روح» به «خدا» به اصطلاح «اضافه تشریفی» است، یعنی

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۸

یک روح گرانبه‌تر و پر شرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود در انسان دمیده شد، و بیانگر این واقعیت است که انسان گرچه از نظر «بعدمادی» از «خاک تیره» و یا «آب بی مقداری» است، ولی از نظر بعد معنوی و روحانی حامل روح الهی است. یکسوی وجود او به خاک منتهی می‌شود، و سوی دیگرش به عرش پروردگار و «طرفه معجونی» است «کز فرشته سرشته و ز حیوان!» و به خاطر داشتن همین دو بعد، قوس صعودی و نزولی و تکامل و انحطاط اوفوق العاده وسیع است. قرآن در آخرین مرحله که پنجمین مرحله آفرینش انسان محسوب می‌شود اشاره به نعمتهای گوش و چشم و قلب کرده است، البته منظور در اینجا خلقت این اعضا نیست چرا که این خلقت قبل از نفخ روح صورت می‌گیرد، بلکه منظور حس شنوائی و بینائی و درک و خرد است. و اگر از میان تمام حواس ظاهر و باطن تنها روی این سه تکیه کرده، به خاطر این است که مهمترین حس ظاهری انسان که رابطه نیرومندی میان او و جهان خارج برقرار می‌کند، گوش و چشم است، گوش اصوات را

درک می‌کند و مخصوصاً تعلیم و تربیت وسیله آن انجام می‌گیرد، و چشم وسیله دیدن جهان خارج و صحنه‌های مختلف این عالم است. نیروی عقل و خرد نیز مهمترین حس باطنی انسان و یا به تعبیر دیگر حکمران وجود بشر است.

جالب اینک که «افئدة» جمع «فؤاد» به معنی قلب است، ولی مفهومی ظریفتر از آن دارد این کلمه معمولاً در جایی گفته می‌شود که «افروختگی» و «پختگی» در آن باشد!

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۹

و به این ترتیب خداوند در این آیه مهمترین ابزار شناخت را در «ظاهر» و «باطن» وجود انسان بیان کرده است، چرا که علوم انسانی یا از طریق تجربه بدست می‌آید و ابزار آن، چشم و گوش است. یا از طریق «تحلیلها و استدلالهای عقلی» و وسیله آن، عقل و خرد است که در قرآن از آن به «افئده» تعبیر شده، حتی در کجائی که از طریق وحی یا اشراق و شهود بر قلب انسان صورت می‌گیرد، باز بوسیله همین «افئده» می‌باشد.

اگر این ابزار شناخت از آدمی گرفته شود، ارزش وجودی او تا سر حد یک‌مشت سنگ و خاک سقوط می‌کند، و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث انسانها را به مساله شکرگزاری این نعمتهای بزرگ توجه می‌دهد و می‌گوید: کمتر شکر او را بجا می‌آورید، اشاره به اینکه هر قدر شکر این نعمتهای بزرگ را بجا آورید باز کم است! نکته:

چگونگی آفرینش آدم از خاک

گرچه در آیات مختلف قرآن گاه سخن از آفرینش انسان از «گل» است (مانند آیات فوق) و مانند آنچه در داستان آدم و ابلیس در سوره اسراء آیه ۶۱ آمده است فسجدوا لا ابلیس قال ۛ اسجد لمن خلقت طینا: «همه فرشتگان برای آدم سجده کردند جز ابلیس»، گفت: «آیا من برای موجودی سجده کنم که از گل آفریده شده است؟» (سوره اسراء آیه ۶۱).

و گاه سخن از آفرینش از «آب» مانند و جعلنا من الماء کل شیء حی (انبیاء - ۳۰).

ولی پیدا است که همه اینها به یک مطلب باز می‌گردد، حتی در آنجا که سخن از آفرینش آدم از «تراب» (خاک) است، مانند ان مثل عیسی عندالله

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۱۳۰

کمثل آدم خلقه من تراب (آل عمران - ۵۹) زیرا منظور خاک آمیخته به آب یعنی گل است.

از اینجا دو نکته روشن می‌شود:

۱ - آنها که احتمال داده‌اند منظور از آفرینش انسان از خاک این است که افراد بشر از گیاهان - بطور مستقیم یا غیر مستقیم - تغذیه می‌کنند و گیاهان نیز همه از خاکند، درست نیست، چرا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند و آیات مورد بحث به قرینه آیات دیگر قرآن اشاره به آفرینش شخص آدم است که از خاک آفریده شد.

۲ - همه این آیات، دلیلی است بر نفی فرضیه تکامل (لا اقل در مورد انسان) و اینکه نوع بشر که منتهی به «آدم» می‌شود دارای یک خلقت مستقل است. و آنها که گمان کرده‌اند آیات آفرینش از خاک اشاره به نوع انسان است که با هزاران واسطه به موجودات تک سلولی باز می‌گردد، و آنها نیز طبق فرضیات اخیر از لجنهای کنار اقیانوسها به وجود آمده‌اند، و اما خود آدم فردی بود که از میان نوع بشر برگزیده شد و خلقت مستقلی نداشت، بلکه امتیاز او صفات ویژه او بود، به هیچوجه با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست.

مجددا تاکید می‌کنیم مساله تحول انواع، یک قانون مسلم علمی نیست، تنه‌ایک فرضیه است، زیرا چیزی که ریشه آن در ملیونها سال قبل نهفته شده و مسلما قابل تجربه و مشاهده حسی نیست نمی‌تواند در ردیف قوانین ثابت علمی در آید، بلکه فرضیه‌ای است که برای توجیه پدیده تنوع انواع به وجود آمده و ارزش آن، بیش از این نیست که پدیده‌هایی را توجیه تخمینی کند، و می‌دانیم فرضیه‌ها دائما در حال تغییر و دگرگونی هستند و در برابر فرضیه‌های جدید میدان را خالی می‌کنند.

بنابر این هرگز نمی‌توان روی آنها در مسائل فلسفی که نیاز به پایه‌های قطعی دارند تکیه کرد.

توضیح مشروح در باره پایه‌های فرضیه تکامل انواع و نارسائیهای آن را در جلد ۱۱ صفحه ۸۱ به بعد تحت عنوان «قرآن و خلقت انسان» ذیل آیه ۲۸ سوره حجر بیان کردیم.

در پایان این بحث یاد آوری این نکته را لازم می‌دانیم که فرضیه تکامل هیچگونه ارتباطی با مساله «توحید و خداشناسی» ندارد، و دلیلی بر نفی جهان ماوراء طبیعت محسوب نمی‌شود، زیرا اعتقاد توحیدی می‌گوید: جهان از سوی خداوند آفریده شده و تمام خواص موجودات را خدا به آنها اعطا کرده و در تمام مراحل از خداوند افاضه فیض بر آنها می‌شود، این معنی را یک معتقد به نظریه «ثبوت انواع» می‌تواند پذیرا باشد همانگونه که یک معتقد به فرضیه تحول انواع تنها مشکلی که فرضیه تحول با آن روبرو است این است که با شرحی که قرآن برای آفرینش آدم بیان کرده و چگونگی خلقت او را از خاک و گل ذکر می‌کند سازگار نیست.

بنابر این ما فرضیه تکامل را تنها به این دلیل نفی می‌کنیم نه به دلیل مخالفت آن با مساله توحید این از نظر تفسیری. و اما از نظر علمی (علوم طبیعی) فرضیه تکامل را همانطور که اشاره شد از این جهت نفی می‌کنیم که دلائل قطعی بر ثبوت آن وجود ندارد.

